

طنز

زهد ریا و می‌سارا (جلوه‌ای از طنز ادبی ایران)

محمد مهدی حسنی^۱

۷۱

ز چیست قهقهه شیشه‌های می‌دانی؟

به ریش محتسب شهر، می‌کند خنده (کمال خجندی^۲)

شادروان ادوارد براون با نقل بیت بالا، گوید: "دارای معنایی بکر و لطیفه‌ای بدیع است"^۳. بی‌تردید یکی از جلوه‌های طنز در ادب فارسی، دوپهلوی‌گویی و تظاهر به ارتکاب اعمال حرام و اعلام پیروی از منهیات و محرمات دینی است که البته این روحیه ناکجا آبادی و پراز تناقض، با تجاهر و تظاهر به فسق افراد غیر هنری^۴ و عادی تفاوت دارد:

زاهد به کتابی و کتاب من و تو سنگ است و صراحی انتساب من و تو
تو مرده‌ی کوثری و من زنده می مشکل که به یک جورود آب من و تو (یغمای جندقی^۵)
در واقع گویندگان شیرین بیان و طننازان ادب دری، که برخی خود عالم و فقیه بوده و درد دین و دین داری داشته، با بیان چنین شوخی‌ها و لطایف، به وضع ظالمانه موجود و

۱- وکیل پایه یک دادگستری.

۲- کمال خجندی، ۱۳۷۴، ۱۲۳۴

۳- براون، ۱۳۵۷، ۴۴۴

۴- هنگام آوردن ترکیب "غیر هنری"، نظر به قصیده‌ای از زنده یاد رضا افضل‌ی شاعر خراسانی داشتم که مطلع آن چنین است:

"تکرار" شود مرگ، حیاتِ هنری را / آرد ز پیِ خویش، رسومِ حجری را

۵- تذکره نصر آبادی (به نقل از بهزادی اندوهجودی، ۱۳۷۸، ۳۱۲)



انبازی عالمان بی عمل و ریاکار و غیر متعظ با حکام ظالم و حرام خواه زمان خود هجوم می بردند. شاید یکی از بارزترین مصادیق بحث ما، موضوع پرداختن به عمل ممنوعه و به ظاهر مطبوع "شراب خواری" و "میگساری" است که در شریعت و نزد ارباب عقول، حرام و منهی است.

وقتی گویندگان فارسی می دیدند که برخی شریعت مداران و اربابان دین زمان شان، ریا کاری و ربا خواری و اکل مال موقوف علیهم و ایتم را در خفا حلال و جام باده را به ظاهر حرام می شمردند، درحالی که امور نخست، حق الناس و دومی حق الله است. لذا همین را دست مایه غمز و ناز قلم، و ابزار روشنگری و نیشخند و نقم، قرار داده و به مطایبه و طنز می پرداختند و از این رهگذر و به ظاهر، دومی را جایز و بلا اشکال دانسته و بر چنین افراد دو رو و وجیه الظاهر و بدکار می تاختند، این شیوه ادبی و برخورد هنری گستاخانه متهورانه رندانه، هم شوخ و شنگ و خنده انگیز و هم حکیمانه و متین و تنبه آمیز است^۱.
نظم:

چیزی نمانده در ره دین شیخ ساده را جز دامن روا که کند صاف باده را (خضر خوانساری)^۲
قاضی ار با ما نشیند، برفشاند دست را محتسب گر می خورد، معذور دارد مست را

(سعدی)^۳

اگر عبید در رساله صد پند به طعنه گوید که: "طعام و شراب تنها مخورید که این کار شیوه کار قاضیان و جهودان باشد."^۴ و در رساله تعریفات در برابر "شرب الیهود" معادل "معاشرت قاضی" را می نشاند.^۵ و حضرت حافظ فرماید:

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان کردم سوال صبحدم از پیر می فروش

۱- ر. ش. بهزادی اندوهجردی، ۱۳۷۸، ۳۰۹ و ۳۱۰

۲- آتشکده آذر، ج ۳- ص ۱۰۵ (به نقل از بهزادی اندوهجردی، ۱۳۷۸، ۳۱۲)

۳- سعدی، ۱۳۸۱، ۹۴

۴- عبید زاکانی، ۱۳۸۳، ۲۶۹

۵- همان، ۲۰۵



گفتا: "نگفتی است سخن گرچه محر می در کش زبان و پرده نگهدار و می بنوش."^۱
مقصودشان اشاره به این حقیقت است که برخی شیخان و قاضیان با پنهان کاری به فسق و فساد مشغولند اما مانند جهودان فساد خود را پنهان نموده تا رسوا نشوند. شرب الیهود به معنای شراب خوردن جهودان و کنایه از خوردن پنهانی شراب است؛ چون به نقل از غیاث اللغات، جهودان از خوف مسلمانان شراب را بر سییل اختفا می‌خورند.^۲
نظم: حافظم در محفلی، دردی کشم در مجلسی

بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم.^۳
محمد صالح قزوینی، صاحب "نوادر" که ترجمه منتخب محاضرات راغب اصفهانی است، از علمای عهد شاه عباس ثانی و شاه سلیمان صفوی بوده و شیخ حر عاملی و عبدالله افندی که هر دو از معاصرین اویند، در باره اش نوشته‌اند: "عالم فاضل کامل، له کتاب و رسائل، منها..."^۴ وی در جایی از اثر ارزشمند خود گوید: "... و فقیر می‌گویم، هزل و مناکیر علامه راغب اصفهانی در این کتاب بسیار است و من اکثر آنها را ترک دادم و ذکر آن لایق ندیدم و هر چند لهُو حدیث و مَضاحک اقوال در این جمع نیز اگرچه کمتر است ولی بسیار است و برای نشاط دل‌های غمگین در کار است و به تحقیق از امیر المومنین "ع" مروی است: "قلب‌ها ملول می‌شوند همان طور که بدن‌ها ملول می‌شوند، پس برای آنها طرایف حکمت را بجوید". و اکثر مطایبات این کتاب اگر مسامحه رود، داخل طرایف حکمت می‌تواند شود. و طرق مزاح و مُطایبت و دَعابت و مُباسطت، مسلک کرام و سبکروحان عالی مقام است حتی آنکه از انبیا و اولیا معهود و مذکور است^۵ هم او اندکی بعد می‌گوید: "... اکثر مردم از سخنانی که در آن گستاخی است با خدای عالمیان خالی

۱- حافظ، ۱۳۶۲، ۵۷۶ (غزل ۲۸۰)

۲- کاشانی، ۱۳۶۳، ۵۰۸

۳- حافظ، ۱۳۶۲، ۷۰۴ (غزل ۳۴۴)

۴- أمل الآمل، شیخ حرّ عاملی، ج ۲، ۲۷۷ و ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبدالله افندی، ج ۵، ۱۱۰ به نقل از مقدمه‌ی احمد مجاهد (قزوینی، ۱۳۷۱، بیست و سه)

۵- قزوینی، ۱۳۷۱، ۳۵۴



نباشند و شاید در این نوادر نیز بر سیل ندرت واقع شده باشد، امید که خدای بیخشد و در کتاب محاضرات از این گونه بسیار است و فقیرترک داده ام هرچند اکثر این مزاحات مشتمل بر مطلبی و اشارت به حکمتی است. ... در باره فقیهان نیز ذکر کنند که بعضی از ایشان نیز از حماقت نصیبی تمام دارند و حقایق شرعیه به صورتها مدلس و ملتبس سازند نقل کنند که: فقهی در کشتی نشست. بعضی از اهل کشتی نصرانی بودند. پیوسته ایشان را مذمت کردی و به شرب خمر سرزنش نمودی. روزی یکی جام شراب نزد او داشت. بگرفت تا بیاشامد. گفت: این خمر است. گفت: از کجا ثابت شد، شریعت بر ظاهر است و اصل در اشیاء اباحت، و به سر کشید. گفت: به فلان قسم که خمر است، اینک این غلام من از فلان یهودی خمار خریده است. گفت: چه مرد ابلهی. ما روایت عکرمه و ابن عباس رد کنیم و بر توثیق ایشان اعتماد نکنیم، روایت تو، از یهودی، پذیریم و موثوق به دانیم.^۱

از این رو در بخش طنز قضایی این شماره از فصلنامه، و در زیر به بیان برخی اشعار ادبی و نکات تاریخی مربوط به زمان هایی می پردازیم که در آن مقاطع، سخت گیری ها و نقض حریم های خصوصی و پرده دری های حکومت گران متعصب وقت، آن هم به نام پاسداری از دین، عرصه را به مردم تنگ می کرد. درحالی که پیش تر در نوشته حریم خصوصی در شماره پیشین مجله گفتیم و مستندات عقلی و شرعی و قانونی بسیار آوردیم و به تفصیل استدلال کردیم که برخورد این چنینی حکومت گران با آموزه های دینی سخت در تغایر است.

***** ۱ *****

مرحوم بقازاده گوید که وی دو بیت زیر را در صفحه اول نسخه خطی "تذکره میکده" به خط آقای حاج سید علی محمد وزیری بانی محترم تعمیر مسجد جامع و کتابخانه وزیری یزد دیده است:

از بس کتاب در گرو باده داده ایم امروز خشت میکده ها از کتاب ماست^۲

۱- قزوینی، ۱۳۷۱، ۴۲۸

۲- باقرزاده، ۱۳۴۳، ۳۴۵



***** ۲ *****

فخرالدین علی بن حسین کاشفی، که خود واعظی معروف از اکابر قرن دهم هجری است و در مساجد و مناظر به وعظ مردم اشتغال داشت^۱ در موضوع بحث و در گرامی داشت اصل جاودان برائت، حکایتی نغز دارد. گوید:

"ابو افرس که فرزندق نام اوست، محتسبی را دید که در مردی آویخته و می‌خواست که او را تازیانه زند، که در دست او چیزی دیده بود که به آن خمر پالایند، محتسب را گفت چه داری برین فقیر بگذار تا پی کار خود رود، گفت نمی‌گذارم که او آلت خمر پالودن همراه دارد، ابو افرس دامن برداشت و عضو تناسل بدو نمود که بیا مرا هم تازیانه بزن که آلت زناء همراه دارم، محتسب خجل شد زیرا که ازین سخن سخت تر نشنیده بود و آن فقیر را بگذاشت تا برفت."^۲

***** ۳ *****

در تذکره حدیقه الشعراء آمده است: "وقتی یکی از علمای معروف معتبر از اماکن متبر که به شیراز آمده و در امر به معروف و نهی از منکر اصرار بلیغ داشته، خودش به خانه‌های مردم داخل شده، ظرفهای شراب را می‌شکسته و کسانش در کوچه و بازار هر چه آلت طرب می‌دیدند می‌شکستند. در آن وقت میرزای خاوری (خاوری شیرازی) این دو رباعی گفته است:

ای شیخ که کارت همه دم طامات است گفتمی که غنا حرام اندر ذات است
آن را که به کیش ما غنا می‌خوانند صوت تو بود که انکراالصوات است

ای شیخ که بی جا خم می‌می‌شکنی و اندر کف رندان دف و نی می‌شکنی
آن خم که به میخانه‌ی معمور دلت لبریز می‌ریاست، کی می‌شکنی؟"^۳

۱- مدرسی تبریزی، ۱۳۷۴، ۱۹۶

۲- علی صفی، ۱۳۷۸، ۳۰۰

۳- دیوان بیگی شیرازی، ۱۳۶۴، ۵۴۱



***** ۴ *****

"وقتی یکی از علما که در امر به معروف و نهی از منکر اصراری داشت در مقام شکستن خم‌های شراب برآمد و چون در خانه‌ها پنهان بود، آقا بشیر سیاه که خواجه باشی حرم فرمانفرما و آن هم خیلی متزه‌د یا واقعاً زاهد بود، قبول کرد که خودش داخل خانه‌های مردم شده هر چه ببیند بشکند، مرا بخاطر نمی‌آید ولی شنیدم هنگامه‌ی غریبی بوده و اغلب شعرای عهد در این باب شعر گفته‌اند... آن وقت خان شحنه (شحنه‌ی مازندرانی) این دو رباعی را گفته است:

آن شیخ که بشکست ز خامی خم می بنمود بساط باده خواران را طی
گر بهر خدا شکست پس وای به من ور بهر ریا شکست پس وای به وی

بر گوی زمین به حضرت آصف جاه گر خوردن باده است در شرع گناه
از چیست که روی می‌کشان گشته سپید وز بهر چه روی خم شکن گشته سیاه^۱
در مجمع الفصحا رباعی نخست این گونه ضبط شده است:

شیخی که شکست او ز خامی خم می زو عیش و نشاط باده خواران شد طی
گر بهر خدا شکست ای وای به من ور بهر ریا شکست پس وای به وی^۲
اعتمادالسلطنه در "منتظم ناصری"، این رباعی را به نام "ملا محمد زنجانی" نگاشته است و محل وقوع حادثه را تهران می‌داند ولی مهدی قلی هدایت در "خاطرات و خطرات" این آگاهی و اعلان را خلاف واقع دانسته و گوید: "شیخ جعفر کبیر در شیراز امر کرد خم خانه‌ای که بود بشکنند. مباشر الحاح کرد که دو هزار تومان مالیات دیوانی خم خانه است از من می‌گیرند چاره‌ای باید. به شیخ عرض کردند این گره از دست دختر نصرالله خان قشقایی گشوده تواند شد. شیخ از معزّی الیها دیدن می‌کند وی ملکی در

۱- همان، ۸۳۶ و ۸۳۷

۲- هدایت، ۱۳۴۰، ۵۴۶



عوض باز می‌گذارد که جبران عوارض خم خانه شود.^۱ وی رباعی را مانند "مجمع الفصحا" ذکر کرده است.

***** ۵ *****

گویند وقتی "کنت دومونت فرت"^۲ رئیس نظمیه دوران ناصری، بر میگساران سخت گرفت و دستور داد تا مامورین دولتی، دهان مردم را بو کرده و عرق خوران را دستگیر کنند، در همان زمان مردم ولنگار و ظریف تهران رباعی زیر را سروده که در کتاب ترانه‌های عامیانه ژوکوفسکی ضبط است:

ای می‌خواران سیاه شد روز شما حکم است پلیس بو کند پوز شما^۳

***** ۶ *****

به نقل از کتاب چنته درویش، معروف است که شیخ حسین دودی روزی در مسجد جامع اصفهان در میان مردم نشسته و سرش را روی زانوی خود نهاده و عبایش را بر سر کشیده بود، امام در بالای منبر راجع به حرمت شراب و نهی از این عمل شیطانی سخنرانی می‌کرد و می‌گفت مردم: چطور شماها می‌روید و شش عباسی می‌دهید و یک بطر شراب می‌خرید درحالی که با این پول می‌شود یک خانواده را در یک شب از گرسنگی رهایی بخشید. در این حال شیخ حسین سر از زیر عبا بیرون کرده و گفت: آقا شراب بطری یک قران است ناظر جناب عالی آن یک عباسی را به جیب می‌زند.^۴

***** ۷ *****

در مقدمه دیوان صبوری آقای ملک ملک زاده گوید: شادروان حاج میرزا محمد کاظم صبوری (ملک الشعراي آستان قدس و پدر ملک الشعراي بهار) جمودات مذهبی نداشت و مردی حقیقت جو و روشن بین بود ولی از اعمال و عاداتی که به نظر عامه مستحسن نمی‌آمد پرهیز داشت و ... مسلم نشده است که صبوری گرد باده خواری

۱- هدایت، ۱۳۴۱، سی و یک

2- conte de monte frête

۳- اطلاعات ماهانه، ش ۳۲ ص ۱۶ (به نقل از اعتماد السلطنه ۱۳۶۳، ۷۲۹) و نیز: نوائی، ۱۳۶۹، ۶۹۲

۴- به نقل از باقرزاده، ۱۳۴۳، ۳۴۲



گردیده باشد." وی به نقل مرحوم افضل الملک در سفرنامه اش می‌نویسد: "ملک الشعراى با ذوق وافر و شوق متکاثرى که دارد از خوردن باده طفره می‌زند ... وقتى جمعى از اهل ذوق که در خراسان بودند از ملک الشعرا پرسیدند که چرا به باده گسارى اقدام نداری و با این شوری که تو را در سر است چرا باده تلخی نمی‌نوشی، وی این رباعی را ارتجالاً انشاء کرد و در باده نخوردن خود معذرت خواست:

دانی به کجا شراب می‌باید خورد آنجا که مثال آب می‌باید خورد
نه در بلدی که بهر هر جرعه می از پاره دل؟ کباب می‌باید خورد^۱
لیکن آقای علی باقر زاده (بقا) نقل می‌کند که: "ملک الشعراى صبوری برای دوستى سروده بود:

مفتدای اهل دل ای سید سید نژادم پیش‌وای اهل دل ای راد فرزند امامم
با صفای تو اگر چه فارغ از بستان و باغم با هوای تو اگر چه سرخوش از شرب مدامم
لیک اندر عنبران با این دو یار نامساعد می‌رود، دانی به افسوس و به حسرت صبح و شامم
با هوایی خرم و تر زین دو یار خشک مشرب دور از صهبای گلگون، سخت خشکیدست کامم
تا چه با می‌خوارگان از من خطائی گشته صادر کاین چنین در چنگ اینان در شکنج انتقامم
الغرض در عنبران با این هوای عنبر افشان پانزده روز است بوی بساده نشنیده مشامم
باری از آن جوهر جان، شیشه‌ی غم، شیشه می یا کرم فرما ز پخته، یا عطا فرما ز خامم
متاسفانه سرودن این قطعه بهانه‌ای به دست معاندین و حسودان صبوری داد و او را به شراب خواری متهم کردند و غوغایی بر ضد او به پا ساختند. وقتى جمعى از اهل ذوق که در خراسان بودند از صبوری پرسیدند: چرا به باده گسارى نمی‌پردازى؟ وی رباعی بالا را انشا کرده است... " ^۲

۱- صبوری، ۱۳۴۲، ط

۲- به نقل از باقرزاده، ۱۳۴۳، ۳۴۲ و ۳۴۳



***** ۸ *****

هنگامی که شاهزاده محمد رضا میرزا قهرمان (شجاع السلطان)، رئیس نظمیه مشهد بود، دستور داد، مامورین دولت، مردم را از شرب مسکرات منع و بعضی اماکن مشکوک را بازرسی کنند. گویا در محله عیدگاه مشهد، مامورین چند خم شراب را از خانه‌ای کشف و ضبط نموده و در ملاء عام شکستند. در این گیرودار، شاهزاده مرتضی میرزای قهرمان، برادر شجاع السلطان (متخلص به "شکسته") این دو رباعی را سروده است:

شه زاده برادر من و سرور من ای مجری حکم پاک پیغمبر من
مشکن به میان کوچه‌ها خم شراب در خانه من آر و شکن بر سر من

شد فصل گل و سرخ گل اندر بستان بشکفت و هزار می‌سراید دستان
افسوس که موسمی چنین شحنه شهر بر خاک بریخت آب روی مستان
همچنین، رباعی زیر را در همان موقع شاهزاده سرائی (پور سعدی) سروده است:
از بس که بود ساده شجاع السلطان بشکست خم باده شجاع السلطان
فرداست که بهر معذرت خواهی دید در پای خم افتاده شجاع السلطان^۱

***** ۹ *****

در زمان حکومت قوام السلطنه در مشهد وقتی از طرف حاکم، فروش و استعمال مشروبات الکلی را ممنوع شد، مامورین حکومت مستان را جلب می‌کردند، شاعری این دو بیت را سروده است:

همیشه باده من اندر پیاله خواهم کرد امور خویش به ساقی حواله خواهم کرد
قوام السلطنه فرموده است می‌نخورند از این به بعد، من او را اماله خواهم کرد

۱- به نقل از همان، ۳۴۴. علی باقرزاده در پاورقی کتاب در باره سراینده رباعی آخری گوید: "به سرائی (پورسعدی) نسبت می‌دهند ولی این شعر را مولف، چند سال قبل از آقای ساسانیاں (متخلص به مصور) که به شغل تابلو نویسی اشتغال داشت شنیدم، که به خود نسبت می‌داد."



شعر بالا به گوش قوام السلطنه می‌رسد و دنبال گوینده می‌فرستد. وقتی او را می‌بیند می‌گوید: این شعر را تو گفته‌ای و منظورت از اماله کردن که بوده است؟ می‌گوید: قربان مقصود اماله می‌به خودم بوده و قصد جسارتی نداشته‌ام پس قوام او را راضی روانه می‌سازد.^۱

نظم: گر دهد چرخ به من نوبتی ای باده کشان به خدا می‌کده ای وقف شما خواهم کرد
توبه کردم که دگر توبه بی جا نکنم تا بود عمر به این عهد وفا خواهم کرد (عماد خراسانی)

منابع:

۱. اعتماد السلطنه محمد حسن (۱۳۶۳)، چهل سال تاریخ ایران، به کوشش و تعلیقات حسین محبوبی اردکانی بر المآثر و الآثار، ج ۲، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
۲. باقرزاده (بقا)، علی (۱۳۴۳)، لطیفه‌ها، مشهد: کتاب فروشی باستان،
۳. براون، ادوارد (۱۳۵۷)، تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی)، ج ۳، علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۴. بهزادی اندوهجردی، حسین (۱۳۷۸)، طنز و طنز پردازی در ایران، چاپ اول، تهران: نشر صدوق.
۵. حافظ (۱۳۶۲)، دیوان-غزلیات ج ۱، به تصحیح و توضیح استاد پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۶. دیوان بیگی شیرازی، سید احمد (۱۳۶۴)، حدیقه الشعراء (ادب و فرهنگ در عصر قاجاریه)، ج. اول، تصحیح و تکمیل و تحشیه دکتر عبدالحسین نوائی، چاپ اول، تهران: انتشارات زرین.

۷. سعدی (۱۳۸۱)، گلستان، به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ ششم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۸. صبوری حاج میرزا محمد کاظم (۱۳۴۲)، دیوان، به تصحیح و تحشیه ملک ملک زاده، تهران: ابن سینا.
۹. عبید زاکانی، خواجه نظام الدین (۱۳۸۳)، رساله دلگشا، به انضمام رساله‌های تعریفات، صد پند و نوادر الامثال، به تصحیح و ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۰. علی صفی، مولانا فخرالدین (۱۳۷۸) لطائف الطوائف، بسعی و اهتمام روانشاد استاد احمد گلچین معانی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات اقبال.
۱۱. قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر (۱۳۷۱)، نوادر (ترجمه کتاب مُحاضرات الأدباء و مُحاورات الشعراء و البلغاء)، تالیف: ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، به اهتمام احمد مجاهد، چاپ اول، تهران: سروش.
۱۲. کاشانی، غیاث الدین جمشید (۱۳۶۳)، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران: انتشارات امیرکبیر
۱۳. کمال خجندی (۱۳۷۴)، دیوان ج ۲، به اهتمام ایرج گلسرخی، تهران: سروش.
۱۴. مدرسی تبریزی، محمد علی (۱۳۷۴) ریحانه الادب، ج ۳، چاپ چهارم، تهران: انتشارات خیام.
۱۵. نوائی، دکتر حسین (۱۳۶۹)، کتاب ایران و جهان ج. دوم (از قاجاریه تا پایان عهد ناصری)، چاپ اول، تهران: موسسه نشر هما.
۱۶. هدایت، رضا قلی خان (۱۳۴۰)، مجمع الفصحا، ج ۵، به کوشش مظاهر مصفا، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
۱۷. هدایت، حاج مخبر السلطنه (مهدیقلی) (۱۳۴۱)، خاطرات و خاطرات، چاپ سوم، تهران: انتشارات زوار.